

هوالمعلیم

غدیر؛ روز آزادی و رهایی از تعلقات

عید غدیر ۱۴۲۹ هجری قمری

بیانات:

آیة اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس اللہ سرہ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)¹.

خصوصیات رسول الله در دعوت الهی

خداوند در این آیه مردم را به متابعت از رسول و نبی خاتمش دعوت می کند، که خصوصیت آن رسول و نبی این است که آنچه خداوند برای مردم، طیب و پاک و پاکیزه قرار داده، برای آنها تجویز می کند و حلال می شمرد، و هر چه که موجب تباهی و فساد و موجب رفتن استعداد آنها و مهمل گذاشتن ودایع الهی در آنها است، برای آنها حرام می کند و آنها را از آن بر حذر می دارد. اسم این

¹ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. نورملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۵۰:

«کسانی که اطاعت و پیروی می کنند از فرستاده و پیامبر درس نخوانده‌ای که وی را در کتاب آسمانی تورات و انجیل، نزد خودشان نوشته یافته‌اند؛ که به کارهای معروف و پسندیده آنها را امر می کند، و از کارهای منکر و زشت بازشان می دارد، و طیبات و چیزهای خوب و پاک را برایشان حلال می کند، و چیزهای خبیث و ناپاک را از ایشان منع می نماید، و زنجیرها و غل‌ها و بارهای سنگینی را که بر آنان حمل می شده است، از آنان برمی دارد.»

پیغمبر در تورات و انجیل آمده و همه هم به خوبی می دانند و در این مطلب جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

از خصوصیات دیگر این پیامبر این است که آن گیر و آن قلاده‌ای را که بر گردن افراد است، از گردن آنها باز می کند؛ قلاده‌ای که طنابش در دست غیر خدا - از بندگان و از حاجزها و موانع و هواها و هوسها - قرار دارد! و هم چنین غل و زنجیرها را از دست و پای افراد می گشاید و آنها را راحت می کند؛ غل و زنجیرهایی که به واسطه آنها، دست و پای افراد به کثرات و دنیا و شهوات و ریاسات و هر چه که آنها را از عبور از دنیای دنی و رسیدن به عالم مجرد باز می دارد و مانع می شود، بسته شده است! این خصوصیت پیغمبر است.

پیامبر برای این مسئله و این نکته آمد، برای این منظور و این هدف آمد! مطالبی که پیامبر برای مردم آورد و روشی که رسول خدا برای مردم تثبیت و تقریر کرد، فقط چهار رکعت خواندن نماز ظهر نبود، عمر هم آن نماز را می خواند، یزید هم می خواند، عمر سعد هم در شب عاشورا همین نمازها را می خواند و وقتی که پسر رسول خدا و ذراری آن حضرت را تکه تکه کرد، بر اصحاب خودش که کشته شده بودند و به درک واصل شده بودند، نماز میّت خواند! ^۱ همین عمر سعد نماز میّت خواند! آنها این نماز را می خواندند، روزه هم می گرفتند، واجبات را هم انجام می دادند و انجام می دهند و چه بسا محرمات را هم ترک می کردند و انجام نمی دادند؛ محرماتی از قبیل شرب خمر، قمار، شطرنج، موسیقی، سُفور و برهنگی! ^۲ پس گیر آنها چه بود؟

مهم تر بودن پذیرش ولایت از عبادات ظاهری

گیر آنها این بود که نخواستند رسول خدا غل و زنجیر را از دست و پای آنها باز کند، گیر آنها این بود! یعنی رسالت، بی رسالت! بعثت، بی بعثت! نیامدند خودشان را در تحت تسلیم و اطاعت آن حضرت قرار بدهند و بگویند حالا بیا آن غل و زنجیر را باز کن! پیغمبر که با کسی رابطه نداشت، پیغمبر ضابطه داشت و براساس ضوابط حرکت می کرد. گفتند: «ای رسول خدا، نمازی را که برای ما آوردی می خوانیم، اما ولایت داماد و پسر عم و خلیفه‌ات را قبول نمی کنیم!» خب این چه فایده‌ای

^۱ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۴.

^۲ کتاب العین، ج ۷، ص ۲۴۶:

«السُّفُورُ: سَفَرُ الْمَرْأَةِ نَقَابَهَا عَنْ وَجْهِهَا فَهِيَ سَافِرٌ وَ هُنَّ سَوَافِرُ.»

دارد؟ چه نتیجه‌ای دارد؟ آن نماز بر سرت بخورد! گفتند: «ای رسول خدا، روزه‌ای را که آوردی می‌گیریم، ولكن آن مطلب دیگر را و آنچه اصل و پایه است - که ولایت و تسلیم باشد - نمی‌پذیریم! نمازی را می‌خوانیم که خودمان آن نماز را بیسندیم نه تو! روزه‌ای را می‌گیریم که آن روزه را خودمان تشخیص بدهیم نه تو! حجی را انجام می‌دهیم که خودمان تشخیص بدهیم!»^۱ خب این چه فایده‌ای دارد؟ چه نتیجه‌ای دارد؟ دیگر چه اثری بر این مترتب است؟^۱

تسلیم در برابر ولایت مهم‌ترین مطلب در آیات قرآن

قبلاً خدمت رفقا این مطلب را عرض کرده‌ام؛ آن نمازی که بدون تسلیم باشد می‌شود ورزش! آن روزه‌ای که بدون تسلیم در برابر حق و تسلیم در برابر امام باشد، می‌شود رژیم غذایی! آن حجی که بدون ولایت باشد می‌شود تفریح و تفریح، گردش و مسافرت! انسان به مسافرت می‌رود، خب این حج هم می‌شود یک مسافرت! به او خوش هم می‌گذرد، این طرف را می‌بیند، آن طرف را می‌بیند، در و دیوار می‌بیند، دکان می‌بیند!

آنچه پیغمبر آورد و در قرآن است، [فقط نماز و روزه و امثال ذلک نیست]. مگر در قرآن راجع به نماز چقدر آیه داریم؟ راجع به روزه چقدر آیه داریم؟ مگر چقدر تأکید شده است؟ آنچه راجع به آن تأکید شده مسئله «تسلیم» است؛ **(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)**.^۲

تسلیم در برابر خواست رسول خدا، رمز و راز تشیع و اسلام

بینید چه آیاتی در اینجا هست! اینها رمز و راز اسلام و تشیع را به انسان می‌آموزند که رمز و راز تشیع و اسلام «تسلیم در برابر خواست رسول خدا» است. می‌فرماید: «وقتی برای دعوا پیش تو می‌آیند، نباید با پیش فرض بیایند، نباید در نیتشان این باشد که برویم پیش پیغمبر تا به نفع ما بگوید.» حالا اگر به نفع ما حکم نکرد چه کار کنیم؟ لذا از خانه که حرکت می‌کنیم تا به خدمت پیغمبر

^۱ جهت اطلاع از روایات پیرامون این مطلب، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۸، باب بطلان العبادة بدون ولایة الأئمة علیهم السلام و اعتقاد إمامتہم.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۶۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵.

«سوگند به پروردگار تو (ای پیامبر) که این مردم ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در مشاجرات و مرافعاتی که بین آنها اتفاق می‌افتد، تو را به عنوان قاضی و حکم قرار دهند و پس از آنکه حکم کردی، ابداً در دل خود نسبت بدان حکم، گرچه بر علیه ایشان باشد، گرفتگی و ناراحتی نداشته باشند و به تمام معنی الکلمه تسلیم باشند.»

برویم، قبل از اینکه به ایشان برسیم در مورد آن جنبه منفی حکم فکر می‌کنیم و قضایا را طوری سر هم می‌کنیم که اگر پیغمبر به نفع ما حکم نکرد، چطور توجیه درست کنیم! چون حکم پیغمبر که دست ما نیست، بلکه دست خودش است، لذا ممکن است به نفع این طرف حکم کند و ممکن است به نفع آن طرف حکم کند؛ اگر به نفع ما حکم کرد، لبخند و تبسم باز می‌شود و چهره دگرگون می‌شود و اگر به نفع ما حکم نکرد، یک دفعه اخم‌ها در هم می‌رود! می‌گوییم: «ای بابا، چرا این طور شد؟ شاید مسئله به پیغمبر خوب گفته نشده است، شاید اگر توضیح دیگری می‌دادیم این طور نمی‌شد. حالا نظر پیغمبر این طور است، ولی بالأخره ما هم خودمان می‌دانیم که چه شده و چه انجام شده است!»

همه اینها برای این است که ما نمی‌خواهیم آن غل و زنجیر را باز کنیم؛ آن غل و زنجیری که الآن بر دست و پای ما است و خودمان هم خبر نداریم! خدا الآن یک مورد پیش آورده و یک سفره پهن کرده است، بسم الله! این قضیه دعوا و نزاعی را که پیش آورد برای این بود که تو به رسول خدا مراجعه کنی و به واسطه حکومت بر علیه تو، غل و زنجیرت باز شود، ولی تو فرار کردی و خرابش کردی! این زحمتی که کشیده شده بود و این نزاعی که بین تو و رفیقت ایجاد شده بود، از آن بالا برای این آمده است که آن غل را از تو بردارد.

دارویی که طبیب می‌دهد همیشه شربت نیست، همیشه قرص‌های شیرین نیست، همیشه باقلوا و حلوا نیست، گاهی اوقات آمپول است. آمپول درد دارد، گاهی هم سوزنش درد دارد و هم ماده‌ای که تزریق می‌شود درد دارد. گاهی اوقات بالاتر از آمپول است، می‌آیند عمل می‌کنند، باز می‌کنند، بخیه می‌زنند. حالا در زمان سابق که مُسکن نبود.

من یک وقت در تاریخ طب می‌خواندم که در همان زمان سابق هم عمل می‌کردند، حتی عمل آپاندیس هم بود، ولی داروی مُسکن نبود، فقط بعضی از گیاهان بود که یک سیر [و بی‌حسی] جزئی می‌کردند و آن مریض همین طور به ناراحتی و درد مبتلا می‌شد، ولی امروزه دیگر وسایل راحت شده و مریض را بی‌هوش می‌کنند.

پس این وضعیتی که پیش آمده است، از ناحیه خدا است و باید آن را قدر دانست، و ما در زمان حیات مرحوم والد - رضوان الله علیه - این مطلب را به [طرز] محسوس مشاهده می‌کردیم که خیلی از مطالبی که پیش می‌آید، در اختیار طرفین نبوده است، بلکه به نحو غیر عادی پیش می‌آید و باید این قضیه حاصل بشود تا به واسطه آن نتایجی که بر این مسئله مترتب می‌شود، این شخص عبور کند و رد شود. و می‌دیدیم که بعضی‌ها قبول می‌کردند و مبتهج می‌شدند و این مسئله را تلقی می‌کردند، ولی

بعضی‌ها قبول نمی‌کردند و یک حرف‌ها و مطالبی از آنها شنیده می‌شد! [مثلاً] می‌گفتند: «این چه حکمی بود که آقا کرد؟! ما این حکم را قبول نداریم و باید دوباره خدمت ایشان برسیم و برای ایشان توضیح داده بشود و...!»^۱

مصائب و ابتلائات، راه گذشت از نفس و تعلقات

ای بابا، تو خبر نداری ای بنده خدا! این قضیه یک فرصت بود که برای تو پیش آمد! این رسول خدا آمده است تا گیرها و گرفتاری‌ها و غل و زنجیرها را باز کند، و تعلقات به دنیا را از [بین برد] و انسان را از آنچه گردا گرد وجودش را فراگرفته است، بیرون بیاورد و آزاد کند تا دیگر انسان در ذهن خود پیش فرض تصور نکند و در مقابله و مواجهه با حقیقت، خود را مضطرب نبیند، بلکه خود را مثل آب راکد و صاف و زلال ببیند که با تغییر و تحوّل مطلب، دل و قلب او تحوّل پیدا نکند و مسائل و قضایایی که با او برخورد می‌کند، حکم حاشیه و جانب مطلب را نسبت به او داشته باشد و ضرری به او نزند.

وارستگی اولیای الهی از غل و زنجیر تعلقات

شخصی با مرحوم آقا اختلافی پیدا کرده بود و بر علیه ایشان حرف‌هایی زده بود، همین مطالبی که عرض کردم. من آمده بودم خدمت ایشان و ناراحت بودم که آقا شما مثلاً این کار را کردید

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۱:

«عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ كَلْبِيبٌ، فَلَا يُحِبُّ عَنْكَ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ: أَنَا أُسَلِّمُ! فَسَمِّينَاهُ كَلْبِيبَ تَسْلِيمٍ. قَالَ: فَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ.»

ترجمه: «زید شحّام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است که نامش کلبیب است، او هر دستوری که از شما می‌رسد می‌گوید من تسلیمم! از این رو ما او را کلبیب تسلیم نامیده‌ایم. حضرت به او رحمت فرستاد.» (محقق)

همان: «عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلَ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرَوَا وَمَا أَعْلَنُوا وَفِيمَا بَلَّغْنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي.»

ترجمه: «یحییٰ بن زکریا روایت می‌کند که شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «هر که را خوش آید که تمام مراتب ایمان را کامل کند، باید بگوید: گفتار من نسبت به هر موضوعی گفتار آل محمد است؛ در آنچه پنهان می‌دارند و در آنچه آشکار می‌کنند، و در هر چیزی که از ایشان به من برسد و یا به من نرسد.» (محقق)

و این لطف را در حق او کردید، ولی ایشان راجع به شما این مطالب را گفته است! ایشان فرمودند:
«مگر این حرف‌ها را به من زده است؟! این حرف‌ها را به من زده! این حرف‌ها را به این قبای
من زده است! (لباسشان به چوب رختی آویزان بود.) او کجا من را می‌شناسد که بیاید به من
بگوید!»

عدم شناخت عموم مردم از حقیقت روحی ولیّ خدا

التفات می‌کنید چقدر حرف عمیقی است! ایشان می‌خواهند بگویند که من در برابر این
مطالب از غل و زنجیر رسته شدم، رها شدم، آزاد شدم، دیگر کسی نمی‌تواند به من حرف بزند، دیگر
کسی نمی‌تواند من را بشناسد تا اینکه نسبت به من مدح کند یا قدح کند! تفاوت نمی‌کند، هر دو یکی
است. حرفی که به من می‌زند، اگر مرا مدح می‌کند و از من تعریف می‌کند، به این قبا و عبای من
می‌خورد، چون کسی من را نمی‌شناسد! - البته ایشان مدح را نگفتند، حالا من دارم می‌گویم - و اگر
مرا مذمت می‌کند، این هم به من نمی‌خورد، بلکه به تخیل خود او می‌خورد. او در خیال خود مرا مذمت
می‌کند و من برتر از خیال او هستم، پس آن مذمت به من نمی‌خورد، به همین عبایی که از من دیده
می‌خورد!

بالآخره هر کسی که در اینجا می‌آید لباس می‌پوشد، اینجا که حمام نیست! بالآخره آدم در
مجالس لباس می‌پوشد. حالا آن کسی که در کنار مرحوم آقا می‌نشیند از سر تا پای ایشان فقط یک
چهره می‌بیند و بقیه‌اش لباس است! ایشان می‌فرمایند: مردم فقط لباس ما را دیده‌اند، حالا به ما بد
می‌گویند، خب بگذار بگویند! می‌گوییم هر چه می‌خواهی بیا بگو؛ می‌خواهی بد بگو، می‌خواهی خوب
بگو! هر چه بگویی به این قبا و عبایی که دیده‌ای می‌خورد! چون مردم غیر از صورت چیز دیگری که
ندیده‌اند، حالا آن صورت هم یک مقدارش عینک است و یک مقدار دیگرش هم عمامه است، پس از
ایشان فقط چند سانت مربعی بیشتر مشاهده نشده است.

این یعنی ایشان آزاد و راحت شده است؛ نه اگر کسی از ایشان تعریف کند خوشش می‌آید
[و نه اگر کسی مذمت ایشان را بگوید بدش می‌آید!] وقتی که کسی می‌رفت بالای منبر جرئت نداشت
از ایشان تعریف کند و اسم ایشان را بالای منبر بیاورد. می‌فرمودند:

«منبر، منبر امام حسین است، نه منبر آقای سید محمدحسین طهرانی و بقیه! در منبر امام حسین
فقط باید اسم امام حسین آورده شود و بس!»

روش بزرگان این‌طور بود.

دعوت به خود با چهره و ظاهر دعوت به خدا

الآن اگر کسی بالای منبر برود و اسم صاحب مجلس را نیاورد، دفعه دوم دعوتش نمی‌کنند و یک چهارم پولش را هم نمی‌دهند! آن وقت دم از خدا هم می‌زنیم، دم از پیغمبر می‌زنیم، دم از شریعت می‌زنیم، دم از شعائر می‌زنیم! چرا دروغ می‌گوییم؟! چرا سر مردم را کلاه می‌گذاریم؟! اگر حق و واقعیت است، [بگذار] آن کسی که می‌رود بالای منبر از دیگری تعریف کند نه از جناب عالی! آن وقت معلوم می‌شود اخلاص کجا است، آن وقت معلوم می‌شود صدق و دروغ و نفاق کجا است!

یک بنده خدا به یک نفر دیگر می‌گفت: «من وقتی که می‌خواهم بالای منبر بروم خیلی صلوات می‌فرستم. صد دفعه، دویست دفعه صلوات می‌فرستم که وقتی بالای منبر می‌روم اخلاص داشته باشم!» گفتم به او بگو که فلانی می‌گوید: «نمی‌خواهد صد تا صلوات بفرستی. به جای آن، وقتی که بالای منبر مجلس فلانی می‌روی، از یک شخص دیگر تعریف کن؛ نه از صاحب مجلس، و یا اینکه اصلاً هیچ اسمی را نیاور؛ آن وقت این می‌شود اخلاص!» ولی مگر می‌شود؟!

حکایتی از مرحوم شیخ ابوالحسن خرقانی در نحوه تبلیغ

یکی از مبلغین از علمای معروف آمد خدمت مرحوم شیخ ابوالحسن خرقانی - أعلى الله مقامه و قدس الله سره - تا از ایشان برای رفتن به تبلیغ اجازه بگیرد. گفت: «می‌خواهم به تبلیغ بروم.» شیخ به او فرمود: «به خود تبلیغ نکن و به خود دعوت نکن، به خدا و به او دعوت کن!» تعجب کرد که مگر من به خود دعوت می‌کنم؟! کار ما دعوت به خدا است، کار ما تبلیغ برای او است و احیاء ذکر او است و احیاء شعائر او است! منظور ایشان چیست؟ [شیخ] فرمود: «اگر فرد دیگری آمد و بهتر از تو سخن گفت، در دل ناراحت نشوی!»^۱

مگر دعوت به خدا نمی‌کنی؟ خب چرا ناراحت می‌شوی؟! اینکه وقتی یک شخص بهتر از تو حرف زده است، در دلت یک طوری می‌شوی و یک قسمی می‌شوی و می‌گویی: «ای داد بیداد، من زودتر بروم و این مطلب را بگویم تا مجلس به اسم من تمام بشود»، همه اینها دعوت به خود است!

توجه صرف به امام رضا علیه السلام هنگام تشرّف به مشهد مقدس

الآن نکته و خاطره‌ای از مرحوم آقا به یادم آمد که تذکرش ضروری است. قبر مرحوم شیخ ابوالحسن خرقانی چند کیلومتری از شاهرود فاصله دارد. یک وقت سال‌ها قبل از فوت مرحوم آقا، من

^۱ تذكرة الأولیاء، ص ۵۸۳.

از طهران با بچه‌ها و اهل بیت از جاده سمت شاهرود به سمت مشهد حرکت کردم و دلم می‌خواست در طول مسیر قبور بزرگان را زیارت کنم، چون همان طوری که خود ایشان در کتاب روح مجرد^۱ از قول حضرت حداد - رضوان الله علیهما - نوشته‌اند، رفتن بر سر قبور اینها برای انسان موجب [نزول] خیرات و برکات، [استجلاب] انوار و انتقال آثار آنها بر نفس انسان می‌شود؛ همان طوری که در مورد مزار شیخان هم همین مطلب را می‌فرمودند و خیلی توصیه می‌کردند که دوستان و رفقا مخصوصاً طلاب و فضلا به آنجا بروند و از ارواح آنها استمداد بجویند و آنها را و دعای آنها را در آن عالم، مُمدّد و مؤید راه خودشان قرار بدهند. و من یادم است در همان سفری که [با آقای حداد رضوان الله علیه] برای زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها مشرف شدیم، خود ما هم به اتفاق ایشان به زیارت شیخان رفتیم. سنّ من در آن موقع حدود یازده یا دوازده سال بود.

من در آن سفر می‌خواستم که این قبور را هم زیارت کنم و بعد مشرف بشویم مشهد! ختم راهمان هم به علی بن موسی الرضا بود. به شاهرود که رسیدیم، بر سر قبر بایزید بسطامی^۲ - رضوان الله علیه - رفتم که از شاگردان خاصّ امام صادق علیه السلام بود، و با اینکه از بزرگان شاهرود بود ولی شش سال در خدمت آن حضرت سقائی و دربانی می‌کرد و منزل آن حضرت را جارو می‌کرد.^۳

یک روز حضرت به او فرمودند: «فلان کتاب را از آن بالای رف بیاور!» گفت: «کدام رف؟» حضرت فرمودند: «تو شش سال است که اینجا ای، هنوز نمی‌دانی که ما آن بالا رف داریم؟!» عرض کرد: «یا ابن رسول الله، از آن وقتی که به اینجا آمدم، چشمم به غیر از شما به جایی نیفتاده است!»

^۱ روح مجرد، ص ۲۸۵.

^۲ جهت اطلاع از احوال بایزید رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۸۶؛ الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲۴؛ امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۸۳ و ۹۲؛ ولایت فقیه، ج ۳، ص ۵۸؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۱۲۱ - ۱۳۷.

^۳ الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲۳.

«عالم جامع کمالات شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهائی در کتاب کشکول طبع مصر در جلد اول، ص ۸۶ راجع به بایزید بسطامی مطالبی دارد و گوید: «وی سقّای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده است بدون شک و اشکال. این قضیه را جماعتی از اصحاب تاریخ ذکر کرده‌اند، و امام فخر رازی در بسیاری از کتب کلامیه‌اش آورده است، و سید جلیل رضی الدین علی بن طاوس در کتاب طرائف ذکر نموده است، و علامه حلی در شرح خود بر تجرید الاعتقاد خواجه طوسی آورده است.» تا پایان کلام او در این مسئله.

أقول: در کتاب طبقات شعرانی، ج ۱، ص ۵ از بایزید نقل کرده است که او به علماء عصر خود فرموده است: «أخذتمْ علّمکم من علماء الرُّسوم مِیتاً عن مِیتٍ؛ و أخذنا علّمنا من الحیّ الذی لا یموت!»

حضرت دیدند که الآن وقتش است، لذا تصرّفی کردند و او را رساندند به آنجایی که باید برسد و بعد فرمودند: «حالا دیگر برو در شهر و دیار خودت!»^۱ و فرزند خودشان محمد بن جعفر را همراه او کردند که به اتفاق او به آنجا آمد و قبل از بایزید به رحمت خدا رفت و الآن در آنجا قبر فرزند امام صادق علیه السلام است، و بایزید وصیت کرد که مرا در پایین پای فرزند امام صادق علیه السلام دفن کنی و الآن هم در آنجا در پایین پا دفن شده است، یعنی مقام فرزند امام صادق علیه السلام گنبد و بارگاه دارد، ولی قبر ایشان در حیاط است. این را می گویند شیعه امیرالمؤمنین!

ما رفتیم در آنجا و زیارت کردیم و بعد به زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی که قدری بالاتر است رفتیم و بعد حرکت کردیم و به سبزوار رفتیم و در آنجا به مزار و قبر حاج ملا هادی سبزواری - اعلیٰ الله مقامه - که از صاحب دلان و زنده دلان بود رفتیم، بعد به نیشابور رسیدیم و قبر عطار نیشابوری و امامزاده هایی که در آنجا هست را زیارت کردیم و بعد به مشهد رفتیم.

وقتی که رسیدیم مشهد صبح بود. سر سفره صبحانه نشسته بودیم که مرحوم آقا فرمودند: «خب در راه که می آمدید کجاها رفتید؟» ما خواستیم مطلب را یک خرده این طرف و آن طرف

کنیم!

دوباره فرمودند: «کجاها را زیارت کردید؟ کجاها رفتید؟» دیدم که انگار باید مطلب را کامل بگویم و قضیه، قضیه ای است که باید گفته بشود. گفتم: «در راه که می آمدیم اینجاها رفتیم و زیارت کردیم.»

ایشان فرمودند: «خب، بسیار خوب، خیلی خوب!» و دیگر در آنجا چیزی نفرمودند. چند دقیقه ای که گذشت فرمودند:

«گرچه زیارت قبور بزرگان و اولیای الهی فی حدّ نفسه مطلوب است و مورد رضا و پسند و موجب نعمات و برکات است و به آن تأکید شده است، ولی شما که به سمت مشهد حرکت کردید، دیگر در ذهن شما غیر از امام رضا نباید کس دیگری بیاید!»^۲

این را می گویند یک شیعه و یک ولی! این را می گویند عارف! می فرماید: غیر از امام رضا نباید کس دیگری در ذهن بیاید! بله، فرمودند: اگر از مشهد می خواهید به طهران بروید اشکالی ندارد

^۱ تذکرة الاولیاء، ص ۱۳۹.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۱۱.

که سر راهتان مزار اولیاء و بزرگان را زیارت کنید، این اشکال ندارد. من چون دیدم که در بعضی جاها صحبتی شده و شاید اختلافی در تعبیر پیدا شده است، گفتم در اینجا مسئله را آن طور که بوده عرض کنم. کسی که به زیارت امام رضا علیه السلام می رود، دیگر نباید کس دیگری را در ذهن و خیال خودش قرار بدهد! صدها میلیون میلیون مثل عطار و مثل مرحوم حاج ملا هادی و مثل بایزید و شیخ ابوالحسن خرقانی جاروکش صحن امام رضا هستند و از سر مه کشیدن خاک زوار آن حضرت به این مقام رسیده اند و انسان باید ولی نعمت خودش را حق بشناسد و مقدار و ارزش هر کسی را در جای خودش قرار بدهد.

نبايد کسی را در حریم امام داخل نمود

امام، امام است و نباید در کنار امام چیزی قرار داد. آن حریم باید محفوظ بماند. وقتی که بعضی از رفقا از مشهد برمی گردند و می گویند: «آقا ما رفتیم به زیارت امام رضا و به زیارت مزار پدر بزرگوارتان!» به آنها می گویم: «فقط زیارت امام رضا و بس!» در کنار زیارت امام رضا نباید زیارت دیگری را قرار داد!

بله، وقتی که به زیارت امام رضا می روید، در برگشت اشکالی ندارد که بیایید بر سر مزار بایستید و زیارت کنید و فاتحه بخوانید و از برکاتش هم بهره مند می شوید و خواهید شد، ولی وقتی که از خانه خود یا مسافرخانه به سمت زیارت حرکت می کنید، نباید دو نیت در نظرتان باشد! فقط یک نیت؛ نیت زیارت امام رضا و بس! تمام شد.

چند روز پیش در همین ایام زیارتی در مشهد مشرف بودم، از صحن که بیرون آمدم چند تا خانم که از دانشگاه طهران برای زیارت آمده بودند و خیلی هم با صفا بودند، همین که مرا دیدند گفتند: «آقا، قبر آقا شیخ حسنعلی نخودکی کجا است؟» گفتم: «قبر امام رضا اینجا است!» یک نگاه به من کردند و تعجب کردند که چرا این طور جواب دادم! ما می گوئیم قبر حاج شیخ حسنعلی نخودکی کجا است، او می گوید: قبر امام رضا اینجا است! دوباره گفتند: «منظورمان آقا شیخ حسنعلی نخودکی است!» من هم دوباره گفتم: «منظور من هم امام رضا است، قبر امام رضا اینجا است!» اهل فهم بودند، لذا منظورم را فهمیدند و مطلب را گرفتند. گفتند: «از راهنمایی تان خیلی متشکریم!» گفتم: «عزیزان من، وقتی کسی به زیارت امام رضا می آید، دیگر نباید سراغ شیخ حسنعلی و غیر شیخ حسنعلی برود، فقط زیارت امام رضا و بس! بله، اگر خواستی به منزلت بروی اشکالی ندارد، اما اینکه از زیارت امام رضا برگردی

و دنبال قبر حاج حسنعلی بگردی برای چیست؟!»

آن مرد، مرد بزرگی بود، از اولیاء خدا بود، صاحب کرامت بود، صاحب نفس بود، مرارت‌ها کشیده بوده، مجاهدت‌ها کرده بود و الآن یک تار مویش هم پیدا نمی‌شود!^۱ بله، ما همه اینها را قبول داریم، ولی امام رضا فقط امام رضا است و بس! تمام شد.

همه ما خادم امام رضا هم به حساب نمی‌آییم، و همه ما در هر مرتبه‌ای که باشیم باید قدر و موقعیت و حریم خودمان را بدانیم. اینجا جایی است که شوخی بر نمی‌دارد؛ اینجا جایی است که غیرت خدا در اینجا تجلی کرده است؛ اینجا جایی است که آن مقام عظمت و بهاء در اینجا جلوه کرده است و خدا هم غیر نمی‌شناسد و دو بر نمی‌دارد. ولی خدا این است، امام این است و انسان باید این مطلب را مد نظر قرار بدهد.

این مطلب را خدمت رفقا عرض کردم که هم به این نکته توجه داشته باشیم و هم در این قضیه یادی از مرحوم آقا بشود تا ما هم از این نقطه نظر فیضی برده باشیم.

بزرگان می‌آیند و غل و زنجیر را برمی‌دارند. همین مطلب ایشان، برداشتن غل و زنجیر است؛ یعنی باید فکرت را آزاد کنی و نباید گیر و بند ظاهر باشی. اینکه الآن در اینجا این موقعیت را پیش بیاوریم و در آنجا آن موقعیت را پیش بیاوریم نباید باشد، بلکه باید به دنبال واقعیت رفت! الآن اینکه او پدر من است به جای خود محفوظ؛ ولی حالا چون پدر من است، من باید بیایم و برایش تبلیغات کنم و پوستر چاپ کنم و این طرف و آن طرف سالگرد بیندازم و اعلان کنم؟! تمام اینها غل و زنجیر است، همان چیزهایی است که باید از پای ما برداشته بشود، ولی متأسفانه دائماً به خودمان اضافه می‌کنیم!

مکتب عرفان، تنها مکتب‌رهای بخش انسان از غل و زنجیرها

حالا کدام دسته و کدام طائفه غل و زنجیر را از پای انسان برمی‌دارد؟ شما رفقا افرادی نیستید که از پشت کوه به اینجا آمده باشید، شما همه جا را رفته‌اید و همه جا را گشته‌اید و به همه جا سر زده‌اید و از همه جا خبر دارید. کدام مکتب می‌آید این آیه قرآن را در حق مردم پیاده کند؟ مکتب عرفان یا سایر مکاتب دیگر؟ مرحوم آقا که اگر منبری از ایشان تعریف کند از پایین می‌گوید که آقا از ما

^۱ جهت اطلاع از شخصیت مرحوم نخودکی اصفهانی رحمة الله علیه، رجوع شود به سیره صالحان، ص ۳۵۹؛ سرّ الفتوح، ص ۱۱۱.

صحبتی نکنید و وقتی می آید پایین می گوید: اگر این دفعه تعریف کنید دیگر عذر شما را می خواهیم؛ یا آن کسی که اگر از او تعریف نکنند پاکت منبری را نمی دهد؟

کدام مکتب؟ کدام راه و کدام مدرسه علمی؟ - مدرسه به معنای مکتب - کدام مدرسه این معارف را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه این حقایق را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه ولایت را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه حریت را به انسان می آموزد؟ کدام مدرسه آزادی را به انسان هدیه می دهد و می بخشد؟ کدام مدرسه؟ مدرسه اولیای الهی، مدرسه شیعه امیرالمؤمنین، آن مدرسه!

منصب ولایت، پر مشقت ترین منصب

شما خیال می کنید در امروز که روز نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت و وصایت بلا فصل و امامت است، آیا امیرالمؤمنین از این منصب خوشحال شد؟ واللّه به جان خودش قسم حاضر بود تمام کوه های عالم را بر سرش بزنند، ولی این منصب را به او ندهند! به جان خودش قسم می خورم! چون غیر از دردسر و گرفتاری و مشقت و سر و کله زدن با یک مشت حیوان [چیز دیگری برایش نداشت]. همین حضرت ابوبکر و حضرت عمر برای همین غل و زنجیرها حاضر می شوند دختر پیغمبر را تکه تکه کنند! تکه تکه کردند یا که این هم دروغ است؟ همین ها آمدند دختر پیغمبر را تکه تکه کردند برای اینکه امیرالمؤمنین به خلافت نرسد و نصب نشود. حالا مگر این خلافت برای امیرالمؤمنین چه نقل و شیرینی ای آورد؟ چه راحتی ای آورد؟ او که سر جایش هست، چه اینکه پیغمبر او را در روز غدیر نصب به خلافت بکند یا نکند، او امیر است، او امام است، او ولی است، او دلش با خدا متحد است.^۲

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵-۲۱۹، باب ۷: ما وَقَعَ عَلَيْهَا مِنَ الظُّلْمِ وَ بُكَايَاهَا وَ حُزْنَهَا وَ شِكَايَتِهَا فِي مَرَضِهَا إِلَى شَهَادَتِهَا وَ غَسَلِهَا وَ دَفْنِهَا وَ بَيَانِ الْعِلَّةِ فِي إِخْفَاءِ دَفْنِهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهَا.

^۲ امام شناسی، ج ۷، ص ۵۴:

«باید دانست که این نصب به مقام امامت و خلافت، شأنی از شؤون ظاهری آن حضرت نیست که موجب راحتی و سعه و مقامی باشد که بدان خشنود می گردند و در برابر آن جشن می گیرند و سرور و وجد دارند؛ بلکه موجب تحمّل مسئولیت و تعهد در برابر انجام آثار و لوازم، و از عهده بیرون آمدن از وظایف آن به نحو احسن است. و این چقدر مشکل و طاقت فرسا است و چه پیامدهایی در پی دارد که باید با قدم صبر و آرامش از همه آنها عبور کرد؛ از جمله مثلاً سکوت و عدم دست بردن به قبضه شمشیر است، طبق وصیت رسول خدا در آن وقتی که حق را می برند و ناصر و معینی هم نیست. در حقیقت نصب به مقام ولایت، نصب به مقام بردباری و تحمّل و متانت برای تمام این وقایع و حوادث است. نصب به صبر و بردباری در برابر تمام حوادثی است که بعداً تا روز قیامت، راجع به ولایت برای صاحب ولایت پیدا می شود.»

مشکلات و پیامدهای تحمّل ولایت (ت)

مرحوم علامه طهرانی: سید حسن مسقطی هر جا که باشد با خدا است!

مرحوم آقا می فرمودند: «سید حسن با خدا است!» سید حسن مسقطی را از نجف بیرون می کنید بکنید، مگر برایش وحی آمده که حتماً باید در نجف باشد؟! او با خدا است؛ در نجف باشد با خدا است، به هند برود با خدا است،^۱ - من این را اضافه می کنم - به آمریکا برود با خدا است، به استرالیا

اعلان تحمّل و استقامت برای پیش آمدهایی است که در سدّ راه ولایت هر روز و هر زمان، شیطان و نفس اماره به وسیله نفوس جاهل و بی خبر پیش می آورد و برای عدم وصول به حضور جلوگیری می گردد. پس روز غدیر چه روز مشکل و چه میعاد طاقت فرسا و چه ملاقات کوبنده و شکننده ای برای امیرالمؤمنین بوده است و چه روز عظیم و پر ابّهت و جلالی بوده است!

و چنین تصوّر نشود که روز مسرت و شادی از نقطه نظر شوون دنیوی بوده است، بلکه مطلب بر عکس است. هم چنان که روز بعثت رسول الله در غار حراء اولین روز نزول در عالم کثرت، و مأموریت سر و کار پیدا کردن با ابوجهل ها و ابولهب ها و ابوسفیان ها، و روز تحمّل مصائب و شدائد تبلیغ رسالات خدا، و ایتمار به امر الهی در شکستن بت های جاهلیت و تصفیه و تهذیب نفوس، و مدارا و مماشات با یک جهان از افکار مردم جاهل که بزرگ ترین مصائب را بر اساس جهل خود به بار می آورند، و بر رسول خدا تحمیل می کنند، می باشد.

فلهذا رسول خدا به خود لرزید، و چون به منزل آمد از شدت هیبت و عظمت این امر بر روی زمین افتاد، گلیم و لباس و دثار بر خود پیچید و در گوشه ای افتاد که جبرائیل فرود آمد و آیه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿۱﴾ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَدْيَنَ﴾ و ﴿قُمْ آلِيَّ لَإِنِّي لَأَقِيلُ﴾^۳ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مِزْمَلٍ﴾^۴ فرو خواند.

پیغمبر می داند که این ولایت امر برای علی بن ابی طالب چه چیزهایی را به دنبال دارد؛ از ضرب و شتم و قتل و اسارت فرزندان، و مانند آینه در مقابل خود می بیند و برای رضای حضرت ربّ و دود - جلّ و عزّ - همه را تمکین می کند و با اطاعت و تسلیم در برابر آیه ﴿بَلِّغْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ﴾^۵ به جان و دل می پذیرد، و علی نیز همه را به جان و دل قبول می کند و با اغوش باز استقبال می کند و دعوت حق را لبیک می گوید و برای اطاعت و تسلیم در برابر آن سر از پا نمی شناسد.»

۱) سوره مدثر (۷۴) آیه ۲ و ۳.

۲) سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

۳) سوره مزمل (۷۳) آیه ۲.

۴) سوره مزمل (۷۳) آیه ۱.

۵) سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

^۱ روح مجرد، ص ۱۰۵:

«آری، حوزه نجف، سید حسن مسقطی را بیرون می کند. حوزه گمگشته سرگشته نمی داند چه گوهر گران بهایی را از دست داده است، و چه مرد توحید و شخصیت الهی و استوانه علم و سند فضیلت را فاقد شده است، و اگر می دانست،

برود با خدا است، به کره ماه برود، بمیرد، زنده باشد، هر جا باشد با خدا است و با خدا دارد حرکت می کند.

شما گمان کرده اید حالا که او را از اینجا بیرون می کنید دیگر خیالتان راحت می شود؟! نه بابا، نمی دانید که خودتان را از چه فیضی محروم کرده اید؟ اگر او اینجا بود ولایت امیرالمؤمنین را تدریس می کرد، ولی الآن دیگر این حوزه از این درس و از این معرفت خالی شده است! اگر او در اینجا بود به طلاب و به فضلا روح می داد، جان می داد، معنویت می داد، غل و زنجیر را از دست آنها می گشود، حالا که او رفت طنابها و غل و زنجیرها را بیاورید و خودتان را ببندید!

هم سید حسن مسقطی رفت و هم آن افرادی که با او معارضه می کردند؛ حالا ببینید آنجا چه کسی بر سر سفره امیرالمؤمنین نشسته است و چه کسی دارد بر سرش می زند! چه کسی ندای **(يُحَسِّنَاتِي)** **عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ**^۱ سر داده است و چه کسی مستِ نعمات و شراباً طهورای^۲ امیرالمؤمنین دارد شنا می کند، نه اینکه می خورد، بلکه شنا می کند! کدام یک از این دو؟ آنهايي که آمدند و خودشان را راحت کردند و زنجیر را برداشتند.

تقدّم رضایت خدا بر تمام مصلحت سنجی های موهوم دنیوی

مرحوم آقا در یک هم چنین مجلسی متنها نه مثل این مجلس، برای یکی از ارحام عمامه گذاری کرده بودند. سر سفره نشسته بودیم تقریباً یک ربع، بیست دقیقه ای خیلی موز و خیلی عجیب صحبت کردند. - مثل ما یک ساعت و نیم حرف نزدند که سر و صدای همه مخصوصاً طبقه بالا در بیاید! - از جمله صحبت هایشان این بود که می فرمودند:

«من روزی با یکی از اعظم نجف - نه افراد عادی - راجع به این مسئله بحث کردم که ما باید تمام امور خود را یک به یک مورد رضای الهی و منطبق بر مصلحت الهی قرار بدهیم؛ ولی او می گفت: "نه خیر، در بسیاری از موارد انسان باید مصلحت شخصی را در نظر بگیرد!"»

باز جهل بسیط بود، اما هزار افسوس از جهل مرکب! سید حسن هر جا برود، در مسقط برود، در هند برود، در دریا برود، در صحرا برود، او با خدا است و خدا با او است. او ساجد است و راکع، او ملبس به لباس احرام است ظاهراً و باطناً، او در داخل عالم ولایت و با ولی مطلق است.»

^۱ سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۳:

«گفتار ستمگران است در روز قیامت که) ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من درباره جنب خدا کوتاهی کرده ام.»

^۲ اشاره به سوره انسان (۷۶) آیه ۲۱: ﴿وَسَقَىٰ لَهُمُ ۖ رَبُّهُمْ ۖ شَرَابًا طَهُورًا﴾.

معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۵۶: «و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر کننده آشامانید و سیراب کرد.»

نعوذ بالله، بفرمایید! سید حسن مسقطی را بیرون می‌کنید نتیجه‌اش این است! نتیجه‌اش این است که می‌آیید و در قبال مصلحت الهی، مصلحت شخصی، مصلحت اجتماعی، مصلحت شئون، مصلحت بیا و برو، مصلحت داد و بیداد و مصلحت شعائر تخیلی - نه شعائر واقعی، چون شعائر واقعی همان چیزی است که نزد امیرالمؤمنین است، تمام شد! - را جایگزین می‌کنید. یا این است، یا آن است! یا جای این است، یا جای آن است! یا جای امیرالمؤمنین است، یا جای کس دیگر است! هر دو با هم جمع نمی‌شوند، نه این از آن خوشش می‌آید و نه آن از این خوشش می‌آید، کنار هم نمی‌نشینند. یا باید عمر را آورد و در دل جا داد و به دنبالش رفت، یا باید علی را آورد و عمر را بیرون کرد. علی و عمر در قلب انسان در کنار هم قرار نمی‌گیرند.^۱ آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود، آن دو در کنار هم قرار نمی‌گیرند آقا جان!

باید تکلیفمان را مشخص کنیم. ما مصلحت خود را بر مصلحت خدا ترجیح می‌دهیم، آیا دین

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۰:

«قال إسماعیل الجعفی لأبی جعفر علیہ السلام: رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَيَقُولُ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ! قال: "هَذَا خِلَاطٌ وَهُوَ عَدُوٌّ فَلَا تُصَلِّ وَرَاءَهُ وَلَا كَرَامَةً إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ."»

ترجمه: «اسماعیل جعفی به امام باقر علیه السلام عرضه می‌دارد که شخصی هست که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارد، ولی از دشمنان حضرتش تبری و بی‌زاری نمی‌جوید، و می‌گوید: او از مخالفینش نزد من محبوب‌تر است! حضرت فرمودند: "او شخصی است که مطلب را در نظر افراد مشتبه می‌سازد و او دشمن است؛ پس پشت سر او نماز نخوان و نماز پشت سر او فضیلتی ندارد مگر آنکه از او بترسی و بخواهی تقیه کنی."» (محقق)

بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸:

«وَقِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ فَلَانًا يُؤَالِمُكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضَعُفُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ. فَقَالَ: "هِيَاهُ، كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا!"»

ترجمه: «به امام صادق علیه السلام عرض شد که فلانی ولایت شما را پذیرفته و شما را دوست دارد، ولی ضعفی دارد و از دشمنان شما بی‌زاری نمی‌جوید. حضرت فرمود: "هیاهت، دروغ می‌گوید کسی که ادعای ولایت و دوستی ما را کند و از دشمنان ما بی‌زاری نجوید!"» (محقق)

تقریب المعارف، ص ۲۹۴:

«عَنْ عُمَرَ بْنِ هِنْدٍ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: "لَا يَجْتَمِعُ حُبِّي وَحُبُّ عَثْمَانَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ إِلَّا اقْتَلَعَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ."»

ترجمه: «عمر بن هند از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند: "محبت من و عثمان با هم در قلب کسی جمع نخواهد شد الا اینکه یکی از این دو، دیگری را از دل بیرون سازد."» (محقق)

این است؟! خب عمر هم که همین را گفت! گفت گرچه می دانم پیغمبر تو را در غدیر نصب کرده است، [ولی الآن مصلحت چیز دیگری است.] من که کور نیستم، حافظه ام را هم از دست نداده ام، آنرا می رهم نگرفته ام، همین دو ماه پیش بود، خودم هم آمدم به تو گفتم: «بِخِ بِنِّ لِكَ يَا عَلِيُّ!» مگر آن بی دین لامذهب نگفت؟! آمد گفت: «بِخِ بِنِّ لِكَ يَا عَلِيُّ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! مَبَارَكٌ بِمَا بَدَأَ بِكَ يَا عَلِيُّ، تُوِّمِرُ مَوْلَا وَ صَاحِبَ اخْتِيَارٍ مِنْ وَ هَرِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! شَدِيدٌ!» چه زبانباز هم بود! آنجا باید معلق بازی دریاورد، آنجا باید نفاق کند، چون اگر این کار را نکند همۀ نقشه های بعدی اش از بین می رود، باید بازی دریاورد. او خیال می کند امیرالمؤمنین باور کرده است، خیال می کند پیغمبر باور کرده است.

پس یا باید به دنبال او رفت و یا باید به دنبال امیرالمؤمنین رفت، و این دو با هم جمع نمی شوند. باید به دنبال آن کسی رفت که غل و زنجیر را باز کند و انسان را از انتساب به این و به آن دریاورد تا در صحبت کردن راحت باشد و گیر نداشته باشد؛^۲ اینجا که می خواهیم این حرف را بزخم به

^۱ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۲؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۶۵ و ۷۱ و ۷۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۵۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۴۸ و ۷۶ و ۷۸. و در بعضی از روایات ابن عساکر «أصبحت مولاى و مولى كل مسلم» آمده است. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵:

«حاکم حسکانی نیز با سند دیگر خود از ابوهریره روایت کرده است که قال: مَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشْرًا مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، كَتَبَ لَهُ صِيَامٌ سِتِّينَ شَهْرًا، وَ هُوَ يَوْمٌ غَدِيرٌ نَحْمٌ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَلَسْتُ وَكِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخِ بِنِّ لِكَ يَا بِنَّ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ. وَ أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ ۲.

”هرکس روز هجدهم ماه ذوالحجّه را روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه برای او نوشته می شود؛ و آن روز، روز غدیر خم است که چون پیغمبر دست علی را گرفت و گفت: آیا من ولی مؤمنین نیستم؟! گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: هرکس که من مولای اویم، علی مولای او است.

عمر بن خطاب گفت: به به، آفرین، آفرین بر تو ای پسر ابوطالب! صبح کردی درحالی که مولای من و مولای هر مرد مؤمنی هستی! و خداوند این آیه را فرستاد: ﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ ۲.

(۱) ثامن عشره صحیح است فلهاذا در ترجمه صحیح شد.

(۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۲ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۱۱۲۳:

آنجا برمی خورد، پس نگویم! آنجا که می خواهم آن مطلب را بگویم به آنجا برمی خورد، پس نگویم! اینجا خلاف شأنم است و... این شخص دیگر انسان نیست، بلکه می شود مجسمه تراشیده! او را تراشیده اند و درست کرده اند و بزک و آراسته کرده اند و تحویل مردم داده اند! خب این مجسمه است و دیگر آدم نیست؛ چون آدم را نمی شود تراشید، مثلاً نمی توان دستش یا گوشش یا بینی اش را قطع کرد، ولی با مجسمه می شود این کار را کرد! آن دینی که رسول خدا آورد، دینی بود که غل و زنجیر را برداشت و انسان را راحت کرد.

جلسات پنهانی منافقین بر علیه پیامبر خدا

امروز بر امیرالمؤمنین علیه السلام مصیبت آمد، نه اینکه امروز بر او شادباش آمد! وظیفه او در امروز سنگین شد و تکلیف او در امروز بالا رفت، لذا تحمل او از امروز باید با سایر تحملات تفاوت کند. تا به حال او را فقط به عنوان پسر عمو و داماد پیغمبر می دانستند و تکلیفش هم بیشتر از این مقدار نبود؛ در جنگها شرکت کند، اسلام را نصرت بدهد، دشمنان را از دور پیغمبر بزدايد، شبها بلند می شد و به مناجات و تهجد خودش می پرداخت، تا به حال این طور بود و مسئله خیلی مهم نبود. ولی از امروز شروع شد، از امروز حقه ها کم کم زبانه کشید، حسدها کم کم بروز و ظهور پیدا کرد، آن منویات شیطانی که در دل مخفی بود، شروع شد. با خودشان گفتند: پیغمبر [علی را] نصب کرد، حالا ما باید دست به کار بشویم! لذا از امشب جلسات پنهانی در مدینه شروع شد. عمر، ابوبکر، ابو عبیده ها و امثال این افراد جمع می شوند و می گویند چه کار کنیم، نقشه ای بریزیم و یک سازمان پنهان تشکیل بدهیم و تا این موضوع جا نیفتاده اول سراغ پیغمبر برویم! لذا پیغمبر را سم دادند و کشتند.

در بحار روایت صحیح از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

«وَاللَّهِ لَقَدْ سَمَّتَاهُ؛ [به خدا قسم که] عایشه و حفصه رسول خدا را سم دادند!»^۱

بند رقیّت ز *

کیست مولا آن که آزادت کند

پایت بر کند

^۱ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰:

«تفسیر العیاشی^۱ عبد الصّمد بن بشیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "تَدْرُونَ مَا تَعَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ قُتِلَ؟! إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَفَايُن مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبَ ثُمَّ عَلَّ أَعْيُنَكُمْ» ﴿﴾ فَسَمَّ قَبْلَ الْمَوْتِ إِيَّهَا سَمَّاهُ!" فَقُلْنَا: إِيَّهَا وَأَبُوبِهَا شَرُّ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ.»

[یعنی ای] مردم، بدانید که پیغمبر به مرض طبیعی از دنیا نرفت!

شهادت سه تن از اهل بیت به دست همسرانشان

از جمله معصومین ما که توسط اهل بیت مکرمه‌شان به شهادت رسیدند، اولین نفر خود پیغمبر بود، بعد امام حسن بود که ایشان هم توسط زوجه مکرمه مجلله؛ جناب جعده دختر اشعث بن قیس به شهادت رسیدند^۱ و دیگری امام جواد بود که توسط ام‌الفضل، دختر مأمون و خواهر معتصم به شهادت رسیدند.^۲ این سه تا توسط عیالاتشان به شهادت رسیدند. علی‌کلّ حال این هم یک قسم است، خدا همه نوعش را نشان داد.

«والله لقد سمّاه» آقا اینها پیغمبر را کشتند! نقشه سقیفه آن روز نبود، بلکه برنامه‌اش از قبل

ترجمه: «عبدالصمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: ”آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرگ عادی از دنیا رفته و یا اینکه به شهادت رسیده است؟ خداوند می‌فرماید: ﴿آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به همان بربریت و جاهلیت دیرینه خود بازگشت می‌کنید؟!﴾ همانا پیغمبر را مسموم نمودند و آن دو زن او را سم دادند!“ پس ما گفتیم: آن دو زن و پدرانشان بدترین خلق خدایند.» (محقق)

(۱) در تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰ به جای «سمّاه» آمده است: «سقتاه».

^۱ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۴۶.

^۲ دلایل الإمامة، ص ۳۹۵.

چیده شده بود! اگر چه الآن روحانیون ما می گویند که سقیفه از افتخارات اسلام است،^۲ و اگر سقیفه نبود یهود می خواست بر حکومت اسلامی غلبه پیدا کند! واقعاً دیگر من خیال می کنم که موقع ظهور حضرت است!

دفاع برخی از افراد از خلفای غاصب

وقتی یکی بیاید و آن ساحت جناب عمر را از آن اتهام به رسول خدا که گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ»^۳ تبرئه و تنزیه کند و بگوید: «حاشا به این ایهان و تقوای عمر که يك هم چنین مطلبی را به پیغمبر نسبت بدهد!»^۴ و دیگری هم بگوید: «سقیفه از افتخارات اسلام است»^۵ و دیگری هم بگوید: «اصلاً چه

^۱ کتاب سلیم، ج ۱، ص ۱۹۱:

«أخبر (أمير المؤمنين عليه السلام): "أَنَّ هَوْلَاءِ الْخَمْسَةِ كَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَاباً تَعَاهَدُوا فِيهِ وَ تَعَاقَدُوا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ؛ إِنْ مَاتَ مُحَمَّدٌ أَوْ قُتِلَ أَنْ يَتَظَاهَرُوا عَلَيَّ عَلِيٌّ فَيُزَوِّونَ عَنْهُ هَذَا الْأَمْرَ.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام از این واقعه خبر دادند که "این پنج تن در بین خود نوشته‌ای نوشتند و در آن با هم عهد بستند و در کنار کعبه هم پیمان شدند که اگر پیغمبر از دنیا رفت و یا کشته شد، با هم در مقابل علی بایستند و با یاری یکدیگر این امر (خلافت) را از او برگردانند.» (محقق)

و هم چنین رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۲۶.

جهت اطلاع بیشتر از برنامه‌های پنهانی منافقین و غاصبین خلافت که در زمان حیات پیامبر پیمان بستند که بعد از وفات پیامبر خلافت را غصب نمایند، به روایات مربوط به «اصحاب صحیفه ملعونه» مراجعه کنید.

اصحاب صحیفه ملعونه همان پنج نفری هستند که در حجة الوداع در بین خود معاهده‌ای نوشتند و امضا کردند که اگر پیامبر کشته شد یا از دنیا رفت نگذارند خلافت به اهل بیتش برسد، و آنها عبارتند از: ابوبکر، عمر، معاذ بن جبل، ابو عبیده جراح، سالم مولا ابی حدیفه. (محقق)

^۲ شاهراه اتحاد، بررسی نصوص امامت، تألیف حیدرعلی قلمداران قمی، ص ۷۲. و دیگر قائل به این مطلب سید ابوالفضل برقی در مقدمه و حواشی همین کتاب می باشد. (محقق)

^۳ الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۲؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ نهج الحق، ص ۳۳۳.

^۴ گوینده کلام شیخ علی پناه اشتهاردی در کتاب کشکول زمان، ص ۲۹ - ۳۵ است. البته ایشان در مصاحبه با آقای حسین قروینی نسبت به اشتباه در قبول قطع به عدم صدور اعتراف کرده‌اند و عذرخواهی نموده‌اند. (منبع: سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، گفتگو با آیت الله اشتهاردی درباره کتاب کشکول زمان، در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۳، با کد ۵۷۳۷). (محقق)

^۵ از سخنان شیخ محمد واعظ زاده خراسانی در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون نهج البلاغه، شماره ۴ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/۴ شمسی. (محقق)

کسی گفته است که اینها آمدند و آتش آوردند و دختر پیغمبر را تکه تکه کردند؟ این حرف‌ها اصلاً معنا ندارد! مگر علی در خانه‌اش می‌نشیند تا زنش بیاید پشت در؟!^۱ دیگر خیال می‌کنم زمان ظهور است! همه مسائل یکی یکی حل شد و دیگر چیزی نمانده است! ما از اهل تسنن هم جلوتر افتاده‌ایم، چون آنها به این مطالب معترف‌اند.

ای احمق، اینکه عمر گفته است: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» در کتب خود سنی‌ها است!^۲ آن قضیه کشتن دختر پیغمبر در کتب خود اهل تسنن است^۳ و شعراء عرب راجع به این قضیه شعر سروده‌اند، حالا تو چه می‌گویی؟!

^۱ قائل به این مطلب آیه‌الله محمدحسین آل کاشف‌الغطاء در کتاب جنة المأوى، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶ می‌باشد. (محقق) و دیگر گوینده این کلام سید محمدحسین فضل‌الله از علمای معروف لبنان است (منبع: وبگاه آپارات، کتاب الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمدحسین فضل‌الله؛ وبگاه یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها توسط آیه‌الله فضل‌الله، زمان انتشار: ۷/مارس/۲۰۱۵).
جناب آیه‌الله سید جعفر مرتضی‌عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

^۲ مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶:
«... قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ: إِيْتُونِي بِالْكِتَابِ وَالِدَوَاةِ (أَوِ اللَّوْحِ وَالِدَوَاةِ) أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ يَهْجُرُ!»
ترجمه: «...رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ فرمود: "برای من استخوان کتف و دواتی (یا کاغذ و دواتی) بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!" پس بعضی گفتند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله هزیان می‌گوید!» (محقق)

«و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ وَ عَبْدِ بْنُ حَمِيدٍ قَالَ: عَبْدُ أَخْبَرَنَا وَقَالَ ابْنُ رَافِعٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مُعْتَمِرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عْتَبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ وَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ: "هَلُمُّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّونَ بَعْدَهُ!" فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ) قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!....»

ترجمه: «ابن عباس گفت: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ به حال احتضار موت در آمد، در اطاق آن حضرت تنی چند از مردان از جمله عُمَرُ خَطَّاب بودند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ فرمودند: "حاضر شوید برای شما کاغذی بنویسم که دیگر پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!" عُمَرُ گفت: بر رسول خدا دَرِدِ مرض غلبه کرده است، و در نزد شما قرآن است؛ ما را کتاب خدا کافی است!....» (محقق)

^۳ الملل و النحل، ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ الإمامة و السياسة، ص ۳۰؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

قَوْلُهُ لِعَلِّيَّ قَالَهَا عُمَرُ *** أَكْرِمِ بِسَامِعِهَا أَعْظِمِ بِمُلْقِيهَا
 حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا *** إِنَّ لَمْ تَبِاعِ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
 [ما كان غيرُ أبي حَفْصِ يَفْوهُ بِهَا *** أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا]

این اشعار را چه کسی گفته است؟ اینها را همان شاعر النیل (حافظ ابراهیم) در حضور ملک فاروق در آن مجلسی که ترتیب داده بودند، راجع به قضیه عمر و آوردن هیزم در کنار خانه امیرالمؤمنین و آتش زدن سروده است و خود اهل تسنن نقل کرده اند، آن وقت ما از آنها جلوتر افتاده ایم که «حاشا به ساحت حضرت عمر که برود و چنین کاری بکند! این حرف‌ها چیست؟ این چه تهمت‌هایی است که شیعه به این بزرگواران می‌زنند؟!» انگار این بزرگواران از ملکوت نازل شده اند!

رسول خدا آمد این کار را کرد؛ زنجیر را برداشت، ما را راحت کرد، ما را از گرفتاری نفس بیرون آورد، ما را از گیر و بند خارج کرد و این سفره را در اختیار امیرالمؤمنین قرار داد.

روز غدیر یعنی روز آزادی از تعلقات و افکار باطل

امروز روز عید غدیر است، روز آزادی ما است، روز غدیر یعنی روز آزادی! روزی است که ما باید در افکار خودمان تجدید نظر کنیم، تا به حال هر چه فکر می‌کردیم یک صفحه کاغذ برداریم و بنشینیم تعلقات خودمان را یکی یکی بنویسیم؛ آن چیزهایی که در دلمان است، آن مسائلی که به آنها تعلق داریم، آن مطالبی که دست و پای ما را بسته است و برای ما گیر ایجاد کرده است و نمی‌گذارد نفس ما از این قفس هوی و هوس آزاد بشود، نمی‌گذارد در عالم قرب به راحتی نفس بکشد، تا می‌خواهد یک خرده حرکت کند یک دفعه یک طناب می‌آید و او را می‌کشد و گیرش می‌اندازد.

انحراف از طریق، به دلیل تعلق یک شخص به همسرش

یک شخص که در طهران بود و اتفاقاً از آشنایان هم بود، به مرحوم آقای حداد

^۱ دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸۴:

«عجب کلام ارزشمند و بلند مرتبه‌ای است که عمر به علی خطاب نمود! چقدر کریم و بزرگوار است شنونده آن و چقدر عظیم و بلند مرتبه است گوینده آن!

قطعاً بدان که خانه تو را به آتش می‌کشم و تو را در آن خانه باقی نمی‌گذارم، اگر از بیعت با خلیفه ابوبکر سرپیچی نمایی؛ با اینکه دختر پیامبر در آن خانه باشد و از آنجا خارج نشود!

این کلام، کلامی نیست که از دهان هر کسی خارج شود، گوینده‌ای همچو عمر را می‌طلبد که بتواند در مقابل اول پهلوان عرب و تک‌سوار عدنان و نگهبان و پاسدار امت عرب (عدنان) ایراد کند.»

- رضوان الله عليه - رجوع کرده بود. ایشان به مرحوم آقا گفتند که وقتی به طهران می‌روی این دستورات را به ایشان بدهید و خلاصه مسئولیت او را خودتان به عهده بگیرید. وقتی که مرحوم آقا به طهران می‌آیند، او را صدا می‌کنند و می‌فرمایند که استادشان جناب آقای حداد دستور داده‌اند که مرحوم آقا او را در کنار بگیرند و امورش را متکفل بشوند. او هم خیلی خوب جلو می‌آید و حالات خوشی پیدا می‌کند. یک دفعه کم‌کم احساس کردیم که رفتارش عوض شد، خصوصیاتش تغییر پیدا کرد و وضعیتش عوض شد. قبل از این قضیه به من این مطلب را گفت که: «من در این دنیا فقط به دو نفر تعلق دارم؛ یکی فلانی یعنی مرحوم آقا و یکی عیالم، فقط!» من یک دفعه این مسئله به ذهنم آمد و این مطلب از ذهنم خطور کرد و به او گفتم: «مبادا این تعلق دوم تو را از تعلق اول ساقط کند!» همین یک جمله را گفتم و دیگر هم مسئله‌ای پیش نیامد و قضیه گذشت.

ما دیدیم که ایشان کم‌کم رفتار و حالاتش تغییر پیدا کرد، صحبت‌هایی که اول می‌کرد الآن دیگر نمی‌کند، تعابیری که اول بیان می‌کرد الآن دیگر نمی‌کند! خب به من هم خیلی [علاقه داشت] و گفت نفر سوم تو هستی!

یک روز وقتی که داشتیم با هم یک جا می‌رفتیم گفتم: «فلانی یادت می‌آید آن روز که از قم به طهران می‌آمدیم تو یک‌هم‌چنین مطلبی را مطرح کردی و من آن مطلب را گفتم؟ من احساس می‌کنم که حالا وقتش است!» یک دفعه رنگش پرید و خیلی این مسئله برایش سنگین شد و چیزی نگفت. تا اینکه متوجه شدیم که خلاصه با صحبت‌ها و مطالب و چیزهای دیگر، کم‌کم زیر آب آقا برایش زده شده است! و بعد هم خب مطالب دیگری پیش آمد و ای کاش به آنها اکتفا می‌کرد، ولی مسائل دیگری پیش آمد.

در سفری که ما خدمت مرحوم آقا به مکه رفتیم و بعد از مکه به کربلا مشرف شدیم، یک شب بدون اینکه اصلاً صحبتی بشود و بدون اینکه اصلاً مطلبی مطرح بشود، یک مرتبه آقای حداد رو کردند به مرحوم آقا و فرمودند:

«این چه مسئله‌ای است که افراد می‌آیند و خودشان تقاضا و التماس می‌کنند و خودشان از ما استمداد می‌کنند، ولی همین‌که می‌خواهند یک خرده بال و پر بگیرند و یک خرده حرکت کنند، یک مرتبه خناس‌ها از این طرف و آن طرف می‌آیند و می‌زنند بال و پر آنها را می‌شکنند و آنها را از هستی ساقط می‌کنند.»

من یک دفعه فهمیدم که ایشان دارند به آن شخص اشاره می‌کنند. وقتی که ایشان رفتند بیرون، من رو کردم به مرحوم آقا و گفتم: «منظور ایشان فلانی نبود؟» ایشان فرمودند: «بله، منظور ایشان همین

بود.»

البته این مطلب به این معنا نیست که حالا همه این طور هستند؛ بلکه بسیاری از افراد هستند که حتی اهل بیت و مخدراتشان آنها را تشویق می‌کنند و آنها را جلو می‌برند، حالا آن شخص یک‌هم‌چنین وضعیتی داشت. این مسئله عمومیت ندارد، ولی صحبت در این است که چرا این غل و زنجیر باید باشد؟

انسان به رفیقش محبت دارد به جای خود، انسان به عیالش محبت دارد به جای خود، عیال به شوهر محبت دارد به جای خود، انسان به فرزند محبت دارد به جای خود، انسان به مادر، به همسایه، به مؤمنین، به سایر افراد محبت دارد به جای خود، ولی صحبت در این است که اگر این محبت تبدیل به تعلق بشود آنجا است که غل می‌آید، آنجا است که زنجیر می‌آید، آنجا است که دست و پای انسان گرفته می‌شود. لذا ما می‌بینیم که خود بزرگان حتی نسبت به اساتیدشان هم تعلق نداشتند! بله، با آنها ربط داشتند، ولی تعلق نداشتند که مانع طلوع حقیقت توحید بشود. آنها به جنبه وساطت و آلیت اساتیدشان نگاه می‌کردند؛ نه به جنبه استقلال و ذاتیت! می‌گفتند ما به این جنبه و به این نحوه اساتیدمان نگاه می‌کردیم. آن وقت این شخص دیگر از هر دو جهان آزاد است.

خدا رحمت کند! واقعاً اگر در این دنیا شعری هم باشد همین شعرهایی است که از حافظ و مولانا و مرحوم حاج ملا هادی و امثال اینها به دست ما رسیده است! به‌به، واقعاً چه شعرهایی است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود *** ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۱

این شعر ترجمه همین آیه است: **﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾**^۲

خودش را از هر چه که بوی تعلق می‌دهد و از هر چه که بوی انتساب می‌دهد، آزاد کرده است؛ وقتی که آزاد بشود آن موقع تجلی می‌شود تجلی توحید!

آزادی و حریت، پیام غدیر

پس امروز که روز ولایت است، روز آزادی و حریت ما است! دکتری، دکتر باش ولی دکتر آزاد باش! مهندسی، مهندس باش ولی مهندس آزاد باش، تاجری، تاجر باش ولی تاجر آزاد باش! عالم

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۷.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۹۸:

«و بار سنگین و غل‌هایی که بر آنان بسته شده است، برمی‌دارد و می‌گشاید.»

و مجتهدی، مجتهد باش ولی به دنبال مکتب اهل بیت باش و آزاد باش! **(وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ)** باید همیشه سرلوحه توجه و نظره ما باشد.

در اینجا است که مولانا آن تشیع خودش را به همه دنیا اعلان می کند، و وا أسفا و وا أسفا که تا به حال نشسته ایم و بر سر خودمان و بقیه می زنییم که مولانا سنی است، مولانا سنی است! آقا جان، دارد اعلان می کند:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد*** اسم خود را و علی مولانا نهاد

دارد روز عید غدیر را می گوید! پیغمبر آمد نصب ولایت کرد، آخر کجا هستید و فکر و عقلتان کجا رفته است؟

«زین سبب پیغمبر با اجتهاد» یعنی ای مردم، پیغمبر نه از روی تقلید، بلکه از روی اجتهاد، از روی فهم، از روی حقیقت و از روی وحی آمد امیرالمؤمنین را نصب کرد؛ نه برای اینکه پسر عمویش بود، نه برای اینکه دامادش بود، نه برای اینکه می خواست ملاحظه دخترش را بکند، نه به خاطر تخیلاتی که ماشاءالله ما در امروز داریم می بینیم! پیغمبر با اجتهاد که «نام خود و آن علی مولانا نهاد»، این عمل را از روی عقل و یقین انجام داد!

خب مولانا کی است؟ مولانا دوست است؟ آقایی که می گویی منظور از مولانا دوست است،^۳ این شعر بعدی اش را نخواندی؟ چرا نخواندی؟ یا اگر خواندی چرا نگفتی؟

گفت: هر کس را منم مولانا و دوست *** ابن عم من علی، مولای اوست

این را خواندی ولی معنای مولانا را که دارد می گوید چرا نمی گویی؟ و چرا نمی خوانی؟ خدا از تو مؤاخذه می کند! باید حق را گفت!

کیست مولانا که آزادت کند *** بند رقیبت ز پایت بگسلد

دوست این است؟ نه، مولانا این است!

می دانی مولوی چه می گوید؟ می گوید همان آیه ای که راجع به پیغمبر آمد که **(وَيُجِلُّ لَهُمُ**

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:

«و از ملامت هیچ ملامت کننده ای در خوف و هراس نیستند.»

^۲ جهت اطلاع از تشیع مولانا جلال الدین بلخی رومی رضوان الله علیه، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۸۹.

^۳ رجوع شود به تطهیر الجنان و اللسان، ص ۹۴؛ مطالب السؤل، ص ۹۶.

الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^۱ امروز امیرالمؤمنین مصداق همان آیه قرار گرفت.

کیست مولا آن که آزادت کند *** بند رقیبت ز پایت برکند

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید^۲

آن وقت مولوی این را دوست می‌داند؟ آدم چقدر باید... چه بگوییم؟ چه بگوییم؟ همین! آدم چقدر باید و دیگر چند تا نقطه! چه بگوییم دیگر! واقعاً چه بگوییم؟ دیگر وقتی که هست، هست دیگر! فعلاً قضیه این است.

«کیست مولا آن که آزادت کند» [یعنی] آزاد شو! بیا شاگرد امام صادق شو! بیا فقط آن چیزی

که امام صادق گفته را مدّ نظرت قرار بده، نه آن چیزی که آقای فلان گفته است!

همه خوب‌اند، همه بزرگانند، همه محترم‌اند، همه مکرم‌اند و همه به اندازه خودشان اجر و ثواب می‌برند، ولی ما باید کجا سر بسپاریم؟ ما باید کجا بار بیندازیم؟ ما باید در کجا خیمه بزنیم؟ ما فقط باید در خیمه امام صادق برویم؛ تمام شد! فقط باید به این نگاه کرد که امام صادق چه گفته است و بعد باید همه چیز را فراموش کرد، این می‌شود آزادی! این می‌شود باز کردن طناب‌ها و غل‌ها و زنجیرها! دیگر لازم نیست دائماً به این طرف و آن طرف سرک بکشیم که این شخص چه گفته است؟ آن شخص چه گفته است؟ خب گفته که گفته!

وقتی خدا به کسی یک اقیانوس بدهد، دیگر به آب در این لیوان نگاه نمی‌کند. خدا اقیانوس را در کنارت قرار داده است، معارف جعفر بن محمد را در کنارت قرار داده است، حالا تو داری چه کار می‌کنی؟ تو داری دنبال انگشت‌دانه می‌روی! دنبال استکان می‌روی! می‌گویی: فلان آقا این را گفته است، پس کلامش درست است! آقا، ما امام داریم، ما ولیّ حی داریم، ما صاحب اختیار داریم! همه این چیزها را کنار گذاشته‌ایم و داریم به دنبال تخیلات حرکت می‌کنیم! پس باید آزاد بود.

عمامه‌گذاری امیرالمؤمنین توسط پیامبر در روز غدیر

امروز روز تاج‌گذاری امیرالمؤمنین علیه السلام است. رسول خدا در امروز فقط امیرالمؤمنین

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۹۷:

«و [آن پیغمبر آنان را] از کار زشت ناپسندیده بازمی‌دارد و چیزهای پاک و پاکیزه را بر ایشان حلال می‌نماید و چیزهای آلوده و پلید را بر آنان حرام می‌کند و بار سنگین و غل‌هایی که بر آنان بسته شده است برمی‌دارد و می‌گشاید.»

^۲ گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

را به خلافت نصب نکرد، بلکه آمد بالای منبر و آن عمامه خود را که عمامه سبز بود و اسمش هم سحاب بود به دور سر امیرالمؤمنین با دست خود پیچید و برای امیرالمؤمنین در امروز عمامه گذاری کرد.^۱ پس امروز روز عمامه گذاری ظاهری امیرالمؤمنین هم بوده است. حضرت در امروز با دست پیغمبر عمامه گذاری کرد و منصب آزاد کردن و از غل و زنجیر درآوردن من و شما را به او سپرد، او که خودش آزاد بود.

دستگیری و هدایت همیشه و هر روزه امام معصوم

پس امروز امیرالمؤمنین زنده است و در کنار ما است. ۱۴۰۰ سال پیش نبوده است، این حرف‌ها دروغ است، امیرالمؤمنین هر روز هست و هر روز زنده است و هر لحظه با ما است و هر لحظه دارد می گوید: **﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾** بندت را آزاد کن، زنجیرت را باز کن، تخیلت را کنار بگذار، فقط به من نگاه کن، فقط به امام حیّات و امام زمانت نگاه کن، فقط به او نگاه کن، از این ارتباطات بیرون بیا، از این تعلقات بیرون بیا، از آنچه تو را به این دنیا بسته است بیرون بیا ای بدبخت! [تا کی می گویی:] «هوای این را داشته باشم، هوای آن را داشته باشم، فردا به دردم می خورد، سال دیگر به دردم می خورد، به دادم می رسد.» اینها هشت‌شان گرو هشتاد خودشان است، بیچاره بیا بیرون! بیا فقط به امام نگاه کن، بیا فقط به تجلی خدا نگاه کن، بیا فقط به مسبیت خدا نگاه کن، بیا فقط به مؤثریت خدا نگاه کن!

ما خودمان را دائماً می بندیم. می خواهند پرده را از روی قفس بردارند، ما رویش لحاف می اندازیم و خودمان را پنهان می کنیم. خب قفس را باز کن و نور را ببین! قفس را کنار بزن و ببین خورشید طلوع کرده است! تو کجایی؟ چرا خودت را همین طور بسته ای!

سفره امیرالمؤمنین، سفره اولیاء الهی

امروز روز آزادی است. امیرالمؤمنین امروز زنده است و حیات دارد و سفره اش را هم پهن کرده است، بسم الله! سفره امیرالمؤمنین سفره اولیای الهی است، بیا بر سر این سفره بنشین، اگر نفع نبردی آنگاه ملامت کن! آنگاه بگو که آمدم و نصییم نشد! آنچه گفته می شود بپذیر، نه اینکه خودت بروی برای خودت نقشه بکشی. بیا بنشین، آن وقت اگر به آن مطلب نرسیدی بگو این حرف‌ها همه دروغ است، این مسائل همه دروغ است!

^۱ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۴ - ۲۸۹.

امروز روز عمامه‌گذاری امیرالمؤمنین است، و همین‌طور روز عمامه‌گذاری سروران و احبّه و اعزّه و إخوان دینی ما است که در این راه و در این مسیر، به هر دو جنبه‌ی ظاهر و باطن و علم و عمل درآمده‌اند و گفته‌اند ما می‌خواهیم از قید و بند آزاد بشویم و فقط رضای الهی را در نظر بگیریم.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

«ما وقتی که به حوزه‌ی علمیه آمدیم دیدیم که در این حوزه افرادی هستند که انسان شرم دارد که بخواهد خود را به آنها منتسب کند و با آنها هم‌نشینی کند؛ و در مقابل افرادی هستند (علامه طباطبائی - رضوان الله علیه -) که ملائکه اسم آنها را بدون وضو نمی‌برند!»

عدم توجه به اغوای شیطان در مسیر خدا

در همه‌جا و در هر صنفی، همه قسم هستند. چرا شیطان باید بیاید و آن طرف را برای انسان تکثیر کند و تکبیر کند و تعظیم کند؟! چرا ما به این طرف نگاه نمی‌کنیم؟! چرا ما به این بزرگانی که آمدند و به مقصد و مقصود رسیدند توجه نمی‌کنیم؟ ایشان می‌فرمودند:

«ما آمدیم و راه خودمان را اختیار کردیم، رفتیم در خدمت این بزرگان و چشممان را از همه بستیم، تمام شد!»

این می‌شود آدم آزاد! ایشان می‌فرمودند:

«آقا سید محسن، می‌دانی من که در نجف بودم و این همه به من بد می‌گفتند گناه من چه بود؟ فلان کس که تا دیروز به من سلام می‌کرد، امروز دیگر سلام نمی‌کند! مگر من از دیروز تا حالا چه کار کرده‌ام؟! ما که کاری نکرده‌ایم! گناه من این بود که می‌خواستم فهم داشته باشم، می‌خواستم عاقل باشم، می‌خواستم اختیار خودم را در دست خودم بگیرم، می‌خواستم بفهمم کی هستم و چه کار می‌کنم و عاقبت و راهم چیست و چه عملی باید انجام بدهم؟ این گناه ما بود!»

ولی انسان نباید از این مطالب هراس داشته باشد. افرادی در همین حوزه هستند منزّه و منظم که به دنبال راه، به دنبال تقوا و به دنبال رضای الهی هستند و کم هم نیستند. حتماً لازم نیست که مثلاً فلان اسم و فلان عنوان روی یک شخص باشد، افراد بسیاری بودند و هستند.

دیشب داشتم به بچه‌ها می‌گفتم؛ دو سه روز پیش که پدر یکی از رفقا و دوستان از سلاله سادات از دار دنیا رفته بود، وقتی داشتم نماز میت می‌خواندم واقعاً خودم را به جای او فرض می‌کردم؛ یعنی وقتی که تکبیر می‌گفتم، می‌دیدم انگار خودم در آنجا هستم و بین خودم و او هیچ فرقی نمی‌دیدم و هیچ فاصله‌ای احساس نمی‌کردم، انگار مرا در آنجا گذاشته‌اند. بعد یاد استادمان مرحوم آیه‌الله غروی

– رحمة الله عليه – افتادم، وقتی که در لعمه پیش ایشان کتاب طهارت را می خواندم. کاملاً یادم هست و هنوز هم معمم نشده بودم، سنم هفده یا هجده سال بود، وقتی که به عبارت: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمُسَجِّیْ قُدَّامَنَا؛ خدایا، این کسی که در جلوی ما افتاده است!» رسیدیم، همین طور اشک از چشم هایش می آمد و می گفت: «فلانی باید به فکر یک هم چنین روزی و یک هم چنین وضعی باشیم!»

پشه چقدر قدرت دارد؟ شخص مرده به آن اندازه هم قدرت ندارد! اصلاً به اندازه یک بال پشه هم قدرت ندارد!

«عبدک و ابن عبدک نزل بک و أنت خیر منزول به؛^۲ این بنده تو است و فرزند بنده تو است که به خدمت تو آمده است [و تو بهترین میزبانی هستی که مهمان بر او وارد شود!]» دیگر همه چیز تمام شد و پرونده بسته شد!

همیشه افراد با تقوا و افراد معرض از دنیا و افرادی که به دنبال نیت حرکت می کنند وجود دارند، همیشه بوده اند و همیشه هستند، منتها انسان باید [هم نشینی آنها را] اختیار و انتخاب و گزینش کند. همیشه از این افراد بوده اند و ما هم در همان موقع که تحصیل می کردیم در همین حوزه سراغ این افراد می رفتیم و جای دیگر نمی رفتیم. افراد زیادی بودند، از این طرف و آن طرف می آمدند، در آخر کار [باطن] بعضی ها مشخص شد و همه دیدند که قضیه از چه قرار است و همه اطلاع پیدا کردند و بعضی را هم اطلاع پیدا نکردند و نمی کنند. ولی آدم باید سراغ چه کسی برود؟ باید سراغ آن شخصی برود که با تقوا باشد و نشستن با او انسان را به یاد آخرت بیندازد و از صحبت های بیهوده پرهیز کند و روایت امام صادق را برای انسان بخواند.

من وقتی خدمت ایشان می رفتم و هر پنج شنبه و جمعه هم خدمت مرحوم علامه طباطبائی می رفتم، واقعاً از این دو روزی که پیش علامه می رفتم احساس می کردم که این یک هفته شارژ هستم. یک مجلس خصوصی داشتند که سؤال و جواب های علمی در آن بود. وقتی این مرد بزرگ صحبت می کرد اصلاً به جان می نشست، وقتی که در فضای معنوی و ملکوتی ایشان قرار می گرفتیم، می خواستیم بال در بیاوریم – من که این طور بودم، حالا بقیه را نمی دانم – احساس می کردم که این مرد، مردی است که حقیقت دارد؛ این آدم، آدمی است که حقیقت دارد؛ این آدم، آدمی است که صدق دارد؛ این آدم، آدمی است که نه خودش را گول می زند و نه اطرافیانش را گول می زند؛ بلکه آنچه می فهمد و تشخیص

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۱۸۴، فقره ای از نماز میت.

^۲ همان، ص ۱۹۶، فقراتی از نماز میت.

می‌دهد، همان را می‌گوید. از کسی نمی‌هراسد و نمی‌ترسد. تعلق ندارد، گرفتگی در زبان ندارد که نصف مطلب را بگوید و نصف دیگر را نگوید! این در دل انسان تأثیر می‌گذارد.

خصوصیت شاگرد امام صادق علیه السلام

شاگرد امام صادق باید این‌طور باشد، از وقتی که می‌گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بدان أَيُّدِكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ، لغت بر سه قسم است: اسم است و فعل است و حرف»^۱ از همان موقع باید ماسوی‌الله را کنار بگذاریم، تمام شد!

بدان أَيُّدِكَ اللَّهُ؛ خدا تو را تأیید کند، خدا پشت تو باشد، خدا به تو توفیق بدهد، فقط خدا، نه زید و عمرو و فلان و آینده چه بشوم و فردا چه بشوم و پس فردا فلان پُست را بگیرم! نه، خدا همیشه در کنار من باشد، این معنای أَيُّدِكَ اللَّهُ است. آن وقت اگر کسی این‌طور بیاید و فکر و عقل و قوای باطن و شراشر وجودش را فقط در این مسئله و در این نقطه قرار بدهد و این مطلب و این مسئله را بفهمد که خلاصه کسی گولش نزند و کسی او را فریب ندهد، آن وقت خدا تأییدش می‌کند و متعاقبش ملائکه هم می‌آیند و او را تأیید می‌کنند.

در روایت داریم کسی که طالب علوم آل محمد است - که همین علم فقه (فقه به معنای اصطلاحی، نه به معنای اعم) علم جوارح، علم تفسیر، علم تاریخ، علم فلسفه، علم عرفان، علم حدیث، علم رجال، علم معرفت‌شناسی و توحید و علم شناخت ولایت است - تنها نمی‌ماند، بلکه همه آنچه که در آسمان‌ها و زمین است او را دعا می‌کنند،^۲ چون ملکوت آنها به حقیقت متصل است و وقتی که

^۱ جامع المقدمات (طبع جامعه مدرسین)، کتاب صرف میر، ص ۹۹.

^۲ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳:

«عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "طالب العلم يستغفر له كل شيءٍ و الحيتان في البحار و الطير في جو السماء!"»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: "همه چیز در عالم برای طالب علم استغفار می‌کند و آمرزش می‌طلبد، حتی ماهیان در دریاها و پرندگان در آسمان‌ها!"» (محقق)

همان، ص ۴:

«... عن أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام قال: "إن جميع دواب الأرض لتُصلّي على طالب العلم حتى الحيتان في البحر!"»
ترجمه: «... امام باقر علیه السلام فرمودند: "همانا همه جنبندگان زمین بر طالب علم درود می‌فرستند، حتی ماهیان

شخصی ملکوت خودش را به همان ملکوتی که ائمه علیهم السلام آن ملکوت را برای تکوین مردم و تربیت مردم ایجاد کرده‌اند متصل می‌کند، بنابراین به واسطه ظروف مرتبطه و قاعده وحدت و اتحاد، همه آنها خودشان را در این مسیر شریک می‌بینند، و کسانی که چشمشان باز شده و مطالب را نقل کرده‌اند، آنها هم همین مطالب را می‌گویند.

یکی از دوستان که فردی است که دارای افق‌هایی است می‌گفت:

«در یکی از همین جلسات به همین وضعیت و کیفیت نشسته بودم که دیدم ملائکه آمدند و شروع کردند دور اینجا حرکت کردن!» می‌گفت: نه اینکه نبودند، ولی یک طیف جدیدی آمدند و حرکت کردند.

این به خاطر این است که این عالم شوخی نیست و همه اینها با هم ارتباط دارند. الآن این کسی که به دنبال علم است و به دنبال شاگردی امام صادق و امام زمان است دارد بیعت می‌کند و دارد خودش را در این مسیر قرار می‌دهد و دارد تسلیم می‌شود، آن وقت چگونه ملائکه از این مسئله غفلت می‌کنند؟ چگونه تشکیلات خدا [می‌تواند] این مطالب را کنار بگذارد و نا دیده بگیرد؟ لذا خدا هم ملائکه را می‌آورد و می‌گوید: «حالا بروید تأییدش کنید، حالا بروید آن فکر صحیح و آن راه صحیح را در ذهنش قرار بدهید!»

دریا!« (محقق)

فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۸:

«و روی: أن الفقيه يستغفر له ملائكة السماء و أهل الأرض و الوحش و الطير و حيتان البحر.»

ترجمه: «روایت شده است که ملائکه آسمان و اهل زمین و وحوش و پرندگان و ماهیان دریا برای فقیه استغفار می‌کنند و آموزش می‌طلبند.» (محقق)

من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۷:

«و قال أمير المؤمنين عليه السلام في وصيته لابنه محمد بن الحنفية رضي الله عنه: ... "و اعلم أن طالب العلم يستغفر له من السماوات و الأرض حتى الطير في جو السماء و الحوت في البحر! و أن الملائكة لتضع أجنتها لطالب العلم رضا به. و فيه شرف الدنيا و الفوز بالجنة يوم القيامة، لأن الفقهاء هم الدعاء إلى الجنان و الأدلاء على الله تبارك و تعالی...»

ترجمه: «[امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه می‌فرماید: ... "و بدان که هر که در زمین و آسمان است، برای طالب علم آموزش می‌طلبند، حتی پرندگان آسمان و ماهیان دریا! و همانا ملائکه بال‌های خود را به خاطر خوشنودی از طالب علم، برای او می‌گسترانند. و در طلب علم شرافت دنیا است و رستگاری و بهره‌مندی از بهشت در قیامت، زیرا فقها همان دعوت‌کنندگان به بهشت‌اند و رهنمایان به سوی خداوند تبارک و تعالی...» (محقق)

البته در صورتی که همه اینها توأم با حرکت کردن در مسیر و پیروی از کلام اولیای الهی و پرداختن به مجاهدات و مراقبات سلوکیه باشد! انسان خیال نکند که با همین مسئله تمام شد! نه، تازه اول کار است. باید آستین‌ها را بالا زد و به قول مرحوم آقا گیوه‌ها را کشید و در این مسیر حرکت کرد تا اینکه همه مورد تأیید خاص و توفیقات خاصهٔ مقام ولایت قرار بگیریم؛ **إن شاء الله!**

إن شاء الله که خداوند همهٔ ما را حفظ کند و همهٔ ما را از مواهب صاحب امروز، صاحب ولایت کبرای الهیه بهره‌مند کند و ما را از شیعیان واقعی خودش قرار بدهد و تمام شرشر وجود ما را از غیر ولایت و توحید منسلخ کند؛ **إن شاء الله!**

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

